

دایی جان مهندس

خدای خوبم سلام

دایی عباس من مهندس برق است. یک جایی کار می‌کند به اسم اداره‌ی برق. او کمک می‌کند خانه‌ها و مدرسه‌ها و بیمارستان‌ها همیشه برق داشته باشند. من فکر می‌کنم تو به خاطر این کار خوب از او خوش حال هستی.

خداجان، دایی هر وقت می‌آید خانه‌ی ما، وسایلمان را تعمیر می‌کند. جاروبرقی را، اتو را، رادیوی کوچک بابا را. او این کار را دوست دارد. امروز من خیلی منتظرش هستم، چون ماشین کنترلی خودم، پنکه‌ی اسباب‌بازی علیرضا و آدم آهنی یاشار خراب شده‌اند. تازه، پارسا هم کیف چرخ‌دارش را آورده. هر چه می‌گویم کیف وسیله‌ی برقی نیست، قبول نمی‌کند.

خدایا، کاری کن دایی جانم همه‌ی این وسایل را درست کند! خسته هم نشود. بعد هم به خاطر کارهای خوبی که کرده، خیلی دوستش داشته باش. خدایا، من هنوز نمی‌دانم وقتی بزرگ شدم می‌خواهم چه کاره شوم، اما دوست دارم مثل دایی عباس آدم‌ها را خوش حال کنم.

من می‌دانم، تو حتماً کمکم می‌کنی.

